

۲- وقتی که «خزیت بن راشد ناجی» و یاران و هم فکران او پس از واقعه صفین [و پیش آمدن قضیه حکمیت و پیدایش خوارج با انشعاب سپاهیان امیرالمؤمنین (ع)] فراری شده و در شهرها پراکنده شدند، علی (ع) نامه ای به شرح زیر به نمایندگان و کارگزاران خود در نقاط مختلف نوشت [که از آن برمی آید این قبیل سازمانهای محارب باید مورد تجسس امام مسلمین قرار بگیرند]:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. از بنده خدا علی امیرالمؤمنین به کلیه کسانی از کارگزاران حکومتی که آن را بخوانند. اما بعد، بدانید مردانی که با ما بیعت کرده بودند، بیعت خود را شکسته و بر ما شورش و خروج کردند. آنان از دست ما فرار کردند و گمان من اینست که به سوی بصره رفته باشند. بنابراین، از مردمان شهر و حوزه حکومتی خودتان درباره آنان پرس و جو و کسب اخبار کنید. و در هر ناحیه ای از شهرهای تان بر امر آنان جاسوسانی بگمارید، آنگاه

شرکت کرده بود، زمینه را مناسب دید تا آتش افروزی کرده و هنگامی که به مدینه برگشت، با تحریک قبیله خود و اهل مدینه «جنگ انصار و مهاجرین» را راه بیندازد تا از این طریق بتواند مهاجرین مسلمان و شخص رسول خدا را از مدینه بیرون کند. این بود که او بر سر چاه مرسیع با اهل قبیله خود خلوت نموده و پس از سخنان مفصل در تشدید اختلاف میان مهاجرین و انصار، گفت: «وقتی که به مدینه برگشتیم، عزیزترین ها، خوارترینها را از شهر بیرون خواهند راند!»

«زید بن ارقم» که از اهل قبیله او و در آنجا حاضر بود، هنوز «نوجوان» به شمار می آمد، لیکن به رسول خدا (ص) سخت وفادار بود، لذا ناراحت شده و به «ابن اُبی» اعتراض و پرخاش نمود و سخنان او را نیز به رسول خدا (ص) گزارش کرد. عبدالله بن ابی منکر شد، بزرگان انصار نیز از او حمایت کرده و گفتند زید بن ارقم هنوز نوجوان است شاید درست متوجه حرفهای ابن ابی نشده است. تا اینکه آیاتی از سوره مبارکه «منافقون» بر پیامبر نازل گشته و او را از ناپاکی درونی منافقان و بزرگ آنان «عبدالله بن اُبی» خبر داد. و بدینوسیله صدق سخن زید بن ارقم ثابت شد.

درباره شخصیت خود زید بن ارقم و سرانجام کار او نیز اخبار تاریخی مختلفی رسیده است که رجالی بزرگ مرحوم «مامقانی» آنها را در کتاب خود گردآوری و بررسی نموده است (ر. ک: تنقیح المقال فی علم الرجال ج ۱ / ۴۶۱ چاپ سنگی). دانشمندان رجالی شیعه نوعاً او را توثیق نموده و از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (ع)، امام حسن و امام حسین (ع) شمرده اند. حدیث شریف غدیر به دوازده طریق و سند جداگانه از زید بن ارقم روایت شده است. با اینحال در برخی از روایات آمده است با اینکه او از اصحاب غدیر بود و حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ...» را در روز غدیر خم از پیامبر شنیده بود، در موقع و زمان مناسب آن، آن را کتمان نموده و در میان مردم شهادت نداد، و لذا خداوند چشم او را نابینا گردانید و بعدها او از این کار خود اظهار پشیمانی می کرد و حدیث غدیر را نقل می نمود و استغفار می کرد. (مقرر)

اخبار بدست آمده درباره آنان را برای من بنویسید.»^{۱۱۱}

[اینها مجموع روایاتی است که در زمینه ضرورت تجسس و کسب اطلاعات از دشمنان خارجی و داخلی اسلام، ما بدانها دسترسی پیدا کردیم و] چه بسا که محققان به موارد دیگری از این قبیل روایات آگاهی پیدا کنند.^{۱۱۲}

بدیهی است این نوع تجسس و مراقبت [درباره منافقان و دشمنان جنگ طلب داخلی که در این فصل سوم گفتیم] همچون شعبه‌ای از قسم دوم یعنی «تحت نظر گرفتن تحرکات نظامی دشمنان» است [که در فصل دوم این مبحث گفتیم]. بنابراین تمام دلایلی که در آنجا اقامه کردیم در این قسمت نیز قابل استفاده و استدلال است. لکن از این جهت این بحث را بگونه جداگانه آوردیم تا اهمیتی

۱۱۱. بسم الله الرحمن الرحيم. من عبدالله على امير المؤمنين الى من قرأ كتابي هذا من العمال، اما بعد، فان رجلاً لنا عندهم بيعة خرجوا هرباً، فتظنهم وجها نحو بلاد البصرة، فاسأل عنهم اهل بلادك واجعل عليهم العيون في كل ناحية من أرضك، ثم اكتب إلي بما ينتهي، إليك عنهم، والسلام. «الغارات ج ۱ / ۴۳۷، تاريخ طبری ج ۶ / ۳۴۲۲، چاپ لیدن (۱۶ جلدی).

«خزیت بن راشد ناجی» از قبیله «بنی ناجیه» نخست از یاران امیرالمؤمنین (ع) بود و در جنگ صفین در رکاب آن حضرت شرکت داشت، لکن پس از قضیه حکمیت دچار انحراف و کج اندیشی گشته و جزء خوارج بر آن حضرت یاغی شد. او سرسته گروهی از خوارج گردید که پنهانی در سرزمینهای اسلامی بویژه شهرهای عراق پراکنده شده و مشغول فعالیت گردیدند. نامه حضرت، در واقع «بخشنامه‌ای» است درباره امر آنان به مأمورین و کارگزاران حکومتی. (مقرن).

۱۱۲. نمونه دیگری از این قبیل روایات را ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۶ هـ) در «کتاب الحرب» خود (بخشی از کتاب عیون الاخبار اوست که مستقلاً چاپ شده) نقل کرده است که ما اینک ترجمه آن را در اینجا درج می‌کنیم:

ابن اسحاق گفته است: وقتی رسولخدا (ص) به قصد جنگ بدر از مدینه بیرون آمده بودند در آن اطراف به گشت زنی پرداختند، تا آنکه در آن میان به پیرمردی از عرب برخوردند. آن حضرت [بدون آنکه خود را معرفی کند] از پیرمرد پرسید: از اخبار محمد و قریش چه می‌دانی؟ پیرمرد گفت: تا خودتان را معرفی نکنید، چیزی نمی‌گویم. حضرت رسول (ص) فرمود: «آنگاه که تو خبر دادی ما نیز خبر می‌دهیم.» پیرمرد گفت: به من خبر رسیده است که قریش [به قصد جنگ] از مکه فلان وقت بیرون آمده‌اند، اگر آن خبر درست باشد اکنون باید آنها در فلان محل باشند (نام آن محل را برد). و همچنین به من خبر رسیده است که محمد نیز فلان وقت از مدینه بیرون آمده است که اگر این خبر راست باشد او نیز باید اکنون به همین نزدیکی‌ها رسیده باشد.

سپس پرسید: شما کی هستید؟ رسولخدا (ص) فرمود: «نَحْنُ مِنَ الْمَاءِ» یعنی ما از آب هستیم! و بلافاصله از آن مرد دور شد. آن مرد مرتب این جمله را تکرار می‌کرد و با خود می‌گفت: یعنی از کدام آب؟!!

کتاب الحرب / ۹۱-۹۰، چاپ دارالفکر - مکتبه الحیاء بیروت ۱۹۵۵. (مقرن)

آن را نشان داده باشیم و معلوم گردانیم همانگونه که تجسس درباره تلاشهای نظامی دشمنان خارجی پراهمیت است، مراقبت و تجسس درباره تلاشهای مخفی منافقین و دشمنان داخلی جنگ طلب اسلام نیز اهمیت دارد.

۳- روایتی نیز در کتاب النکاح وسائل الشیعه موجود است که شاید بتوان از آن نیز در این مقام استفاده کرد. طبق آن روایت زراره از امام محمد باقر (ع) نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

«مردی از دوستان علی بن الحسین (ع) بر او وارد شده و گفت: این همسر شیبانی شما از خوارج می باشد [و مخفی کاری می کند زیرا که او] علی (ع) را ناسزا می گوید. اگر حرف مرا باور ندارید و دوست داری خودت از او بشنوی، من مقدماتش را آماده کنم تا شما بتوانید خودتان مستقیماً از او بشنوید؟»
حضرت فرمود: بلی، می خواهم خودم مستقیماً بشنوم. آن شخص گفت: پس در آن ساعت مقرر که هر روز از منزل خارج می شوید، خارج نشوید و در گوشه ای از منزل پنهان شوید، تا من او را به سخن گفتن وادار کنم و شما بشنوید.

فردا که شد آن حضرت همین کار را انجام داد و در گوشه مناسبی از منزل پنهان شد بطوریکه حرف آنها را بشنود. آن مرد آمد و زن شیبانی حضرت را به سخن گفتن سرگرم کرد، آن زن در ضمن سخنان خود، حرفهایی زد که خارجی بودن او برای امام زین العابدین (ع) آشکار گردید. آنگاه او را طلاق داده و رهاش کرد، در حالیکه همیشه موجب اعجاب امام و بسیار مورد علاقه آن حضرت بود. «۱۱۳»

۱۱۳. عن زراره عن أبي جعفر صادق (ع) قال:

«دخل رجل علي بن الحسين (ع) فقال: إن إمرأتك الشيبانية خارجية تشتتم علينا، فإن سرك أن أسمعك ذلك منها أسمعتك؟ قال: نعم، قال: فإذا كان حين تُريد أن تخرج كما كُنت تخرج، فعد فأكمن في جانيب الدار، قال: فلما كان من العَد، كمن في جانب الدار وجاء الرجل فكلمتها فتبينَ منها ذلك، فحلى سبيلها و كانت تُعجبه.»

وسائل الشیعه (کتاب النکاح) ج ۱۴ / ۴۲۵، باب ۱۰، از ابواب ما یحرم بابلکفر، حدیث ۷.

ممکن است کسی اشکال کند و بگوید تفتیش عقاید که در اسلام جایز نیست و عقیده آزاد است، پس چگونه امام زین العابدین (ع) آن زن را بخاطر داشتن یک عقیده خاص مورد بازکاوی و تجسس قرار داد و پس بهمین دلیل نیز طلاقش داده و از خانه خود بیرونش کرده است؟

جوابش اینست که مطالعه تاریخ آن زمان به ما نشان می دهد خارجگیری صرفاً یک اندیشه و عقیده مذهبی نبوده است، بلکه یک تشکیلات محکم سیاسی - نظامی [و تروریستی] بوده که بطور معمول فعالیت مخفی داشته است، و خطرات بسیار داشته اند [چنانکه امیرالمؤمنین (ع) و بسیاری دیگر را آنان ترور کردند. لذا نفوذ یک زن از خوارج در اندرون خانه رهبر شیعیان حضرت علی بن الحسین (ع) می تواند در آن شرایط خطرناک باشد]، احتمالاً آن زن نیز از نفوذیهای خوارج بوده باشد. [بنابراین هرگز آن زمان خارجی بودن صرف یک اندیشه و عقیده نبوده است، بلکه مسأله تروریسم و مسائل تشکیلاتی خطرناک دیگر پشت سر آن قرار داشته است، و حضرت نیز به سخن آن مرد اعتنا نکرد، و برای حصول اطمینان شخصاً به تجسس و تحقیق پرداخت. روی این اصل هر جا مسأله نفاق و تروریسم داخلی در کار باشد، مراقبت و تجسس درباره آنان جایز است، چنانکه حضرت زین العابدین (ع) کرد.]

مقصود از واژه «مُریب» نیز که از امیرالمؤمنین (ع) در نامه های خود به برخی از کارگزارانش دستور داده است بر آنان [مریبها] سخت گیری شود، شاید همین افراد منافق و یا مشکوک و متهم به نفاق باشند. بدیهی است که یکی از اسباب سخت گیری، همانا کنترل تحرکات و مراقبت بر کارهای آنان است. روی این مبنا، روایات ذیل نیز بر چنین حکمی دلالت دارند:

۴- حضرت امیرالمؤمنین (ع) در نامه خود به حذیفه بن یمان که فرماندار شهر مدائن بود، چنین نوشته است:

«ای مردم مدائن! حذیفه بن یمان را والی شهر و مشول اداره امور شما قرار دادم، او از جمله کسانی است که هدایتش مورد خرسندی من است، و امید

نیکی و صلاح او را دارم، او را امر کردم که به خوبان شما احسان کند و به مریبهای [مشکوکین] شما سخت بگیرد، و در مجموع با همه شما با رفق و مدارا رفتار کند.^{۱۱۴}

۵- و نیز وقتی که آن حضرت «قیس بن سعد بن عباده» را والی مصر قرار داد، به مردم مصر نوشت:

«قیس بن سعد انصاری را به سوی شما فرستادم و او را امیر و والی شما قرار دادم، پس شما نیز او را یاری نمایید، به او دستور داده‌ام با خوبان و نیکان شما نیکی و احسان کند، و به مریبان [بدان و مشکوکین] شما سخت گیری نماید، و در مجموع با خاص و عام با مدارا رفتار کند. من شیوه و روش او را می‌پسندم و امید صلاح و نیکی او را دارم.»^{۱۱۵}

۶- در «غرر و درآمدی» نیز نقل شده است که حضرت فرمود:

«با مردم بر اساس دین و سنت رفتار کن، باید خوبان آنها از ناحیه تو احساس امنیت نمایند، و مریبان شان از جانب تو ترس داشته باشند. مرزهای آنان را نیز حراست و حفاظت کن.»^{۱۱۶}

۷- باز در این باره در نهج البلاغه آمده است:

«من بواسطه پیشوازکنندگان حق فراریان از آن را می‌گویم، و بواسطه حرف شنوهای فرمان‌بردار، متمرّدین مریب را برای همیشه سرکوب

۱۱۴. «وقد وليتُ أموركم حذيفة بن اليمان، و هو ممن أرضى بهواه، وأرجو صلاحه، وقد أمرتُ بالاحسان إلى محسنكم، والشدة على مريبكم، والرفق بجميكم.»

نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغه ج ۴ / ۲۴. (به نقل از کتاب الغارات.)

۱۱۵. وقد بعثت لكم قيس بن سعد الانصاري اميراً، فوازره و اعينوه على الحق، وقد أمرته بالاحسان إلى محسنكم والشدة إلى (على) مريبكم، والرفق بعواقمكم و خواصكم، و هو ممن أرضى هذبةً وأرجو صلاحه و نصحه.»

نهج السعادة ج ۴ / ۲۸ (نقلاً از الغارات).

۱۱۶. عَنْ امير المؤمنين (ع): «أقيم الناس على سنتهم و دينهم، و ليأمتك بترتهم و ليخفك مريبهم، و تعاهد ثورهم و اطرافهم.»

غرر و درآمدی ج ۲ / ۲۱۵، حدیث شماره ۲۴۱۹ چاپ شماره گذاری شده دانشگاه.

می‌کنم.»^{۱۱۷}

ابن اثیر در کتاب «التهایه» درباره‌ی واژه «مُریب» می‌نویسد:

«در احادیث فراوانی از «ریب» به معنای «شک» سخن رفته است. و برخی

نیز گفته‌اند «ریب» به معنای شک به همراه متهم بودن است. چنانکه از این

ریشه لغوی است که می‌گویند: «رَأَيْتِ الشَّيْءَ وَأَرَاتِنِي» یعنی مرا به شک

انداخت.»^{۱۱۸}

۱۱۷. قال علی (ع): ولکنی أضرب بالمُقْبِلِ إلى الحَقِّ المدبرِ عَثَّةً، وبالسَّامِعِ المطیعِ العاصِمِ العُریبِ أبدأ.»

نهج البلاغه فیض / ۵۹، عبده ج ۱ / ۳۷، (خطبه ۶).

۱۱۸. التهایه ج ۲ / ۲۸۲.

فصل چهارم:

پیرامون ضرورت کسب اخبار و اطلاعات دربارهٔ نیازمندیها و

شکایات مردم و نارساییها و نابسامانیهای امور جامعه:

باید دانست که در نزد ما شیعه امامیه تأسیس حکومت و ایجاد دولت به منظور کسب قدرت و تسلط یافتن بر بندگان خدا و برقرار ساختن مدیریت استبدادی در شئون زندگی مردم نیست، و حاکم جامعه اسلامی نمی تواند در جامعه بگونهٔ دلبخواهی عمل کند. بلکه منظور از تأسیس حکومت در اسلام اینست که امور امت بر پایه موازین تسلط و عدل پایه ریزی شده و کارها بر وفق ملاکهای شریعت مقدس و رعایت مصالح عموم مردم اداره شود، و نیازهای آنان برآورده شود. چرا که ضامن پایداری دولت و پشتوانه دفاعی و اجرایی او جز ملت چیز دیگری نیست. بنابراین چاره ای جز این نیست که از طریق عوامل و واسطه های انتخابی و یا انتصابی رابطه کامل و تامی میان دولت و ملت برقرار شود تا بتواند توقعات متقابل دولت و ملت و نیازمندیهای آنان را به یکدیگر منتقل کند.

در سده های نخستین اسلامی این واسطه ها و رابطها را اصطلاحاً «نُقباء» و «عرفا» می نامیدند [که جمع نقیب و عریف هستند. همچنین در داخل حکومتهای اسلامی سازمان خاصی به نام دیوان برید مسؤل گردآوری اخبار و اطلاعات از نقاط مختلف کشور برای زمامدار مسلمین بود که بسیار اهمیت داشت.] هر چند در برخی از روایات اخباری در نکوهش سمت «عرفات» و عریفان نقل شده است، لکن باید توجه کنیم که اینها مطلق نیستند، اینها همانند اخباری هستند

که در نکوهش امارت و حکومت وارد شده است [که منظور نکوهش سلاطین و امرای جور است و نه اصل امارت و حکومت] در این قبیل روایات نیز منظور نکوهش کسانی است که از جانب حکومت‌های جور و زمامدار ناحق برای شناسایی افراد مؤمن و صالح استخدام می شده‌اند، و این حقیقتی است که از مطالعه و بررسی اخبار و روایات گوناگون بدست می آید. و گرنه شخص رسولخدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در حکومت و مشی سیاسی خویش این گونه بوده‌اند که در مقام اداره امور امت از روش «نقابت» و «عرفت» استفاده می کرده‌اند. و این موضوع از اخبار و روایاتی که هم اکنون نقل خواهیم کرد آشکار می شود. [این اخبار، در واقع هم سابقه تاریخی عرفت و نقابت در اسلام و هم مشروعیت آن را می رسانند]:

* [سابقه تاریخی و مشروعیت نقابت و عرفت در اسلام]:

۱- در سیره ابن هشام روایت شد: «پیامبر اسلام در «عقبه دوم»^{۱۱۹}، وقتی دسته ای از مردم مدینه با آن حضرت بیعت کردند، خطاب به آنان فرمود: «از میان خودتان دوازده نفر را به عنوان نقیب برگزیده و به من معرفی کنید، تا آنان هرکدام شان ناظر وضعیت قبیله و قوم خود باشند. آنان نیز از میان خود دوازده نفر را به عنوان نقیب برگزیدند؛ نه نفر از میان خزرجیان و سه نفر از میان اوسیان، و...، آنگاه رسولخدا (ص) خطاب به نقباء منتخب فرمود: شماها بر آنچه که قومتان هستند کفیل هستید، همانگونه که حواریتین برای

۱۱۹. «عقبه» نام محلی است که در میان شهر مکه و «منی» واقع شده و اکنون مسجدی به همین نام در آنجا وجود دارد. در سال دوازدهم بعثت، رسولخدا (ص) در آنجا با دوازده نفر از اهالی یثرب (مدینه) پیمان بیعت بستند. در سال بعد یعنی سال سیزدهم بعثت نیز در همان محل (عقبه) هفتاد و سه تن از مسلمانان یثرب (مدینه) بعد از انجام مراسم حج و بطور پنهانی در وسط شب با رسولخدا بیعت کرده و پیمان بستند که مانند زن و فرزندشان از پیامبر اسلام دفاع کنند. از این میان هفتاد و یک نفر مرد و دو نفرشان زن بودند. اولی را «پیمان عقبه اول» و دومی را نیز «پیمان عقبه دوم» می نامند. (مقرن)

عیسی بن مریم (ع)، و من نیز کفیل قوم خودم یعنی همه مسلمانان هستم. آنها پاسخ دادند: بلی.»^{۱۲۰}

این روایت در بحارالأنوار با اندک تفاوتی از طریق علی بن ابراهیم اینگونه روایت شده است:

«... آنگاه رسولخدا (ص) فرمود: از میان خودتان دوازده نفر را به عنوان نقیب به من معرفی کنید، تا کفیل شما بر این امر [اسلام آوردنتان] باشند، همانگونه که حضرت موسی (ع) از بنی اسرائیل دوازده نفر نقیب برگرفت. آنگاه آنان [مردم مدینه] گفتند: هرکسی را که می خواهی برگزین.»^{۱۲۱}

و در جای دیگر از همان مجلد بحارالأنوار بنقل از «مناقب» اینگونه آمده است که پیامبر فرمود:

«دوازده نفر از میان خودتان به عنوان نقیب تعیین و به من معرفی کنید. آنان [اهل مدینه] نیز نقبا را برگزیدند. آنگاه پیامبر فرمود: من با شما پیمان بیعت می بندم همانگونه که عیسی بن مریم (ع) با حواریون پیمان بیعت بست، که کفیل باشند بر قوم خودشان در آنچه که هستند، و نیز دفاع کنید از من همانگونه که از زنان و فرزندان خودتان دفاع می کنید؛ اهل مدینه با این شرایط با آن حضرت بیعت کردند.»^{۱۲۲}

باید توجه داشته باشیم که در قرآن مجید داستان گزینش نقباء دوازده گانه بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی آمده است و نه حضرت عیسی بن مریم. [لذا احتمالاً تصحیفی در روایت یاد شده صورت گرفته است.]

خداوند می فرماید:

«خداوند از بنی اسرائیل [برای موسی] پیمان گرفت، و از میان آنان دوازده

۱۲۰. سیره ابن هشام ج ۲ / ۸۵.

۱۲۱. بحارالأنوار ج ۱۹ / ۱۴ (چاپ جدید): عن علی بن ابراهیم: فقال رسول الله (ص): «اخرجوا الی منکم اثنی عشر نقیباً یکفلون علیکم بذلك، کما أخذ موسی (ع) من بنی اسرائیل اثنی عشر نقیباً. فقالوا إختار من شئت.»

۱۲۲. بحارالأنوار ج ۱۹ / ۲۶، تاریخ نبینا، باب دخوله الشعب و...، حدیث ۱۵.

نقیب مبعوث کردیم.»^{۱۲۳}

۲- صاحب تراتیب الاداریه می گوید:

«در کتاب «الأصابة» در ضمن زندگینامه سعدبن زراره از طریق «حاکم» روایت کرده است، که زمانی که این شخص (سعدبن زراره) از دنیا رفت، بنی نجار، نزد رسولخدا (ص) آمده و گفتند: یا رسول الله، نقیب ما مرده است، نقیبی برای ما تعیین بفرما.

پیامبر اسلام به آنان فرمود: من نقیب شما هستم. الخ و شبیه این روایت ضمن شرح حال این شخص (سعدبن زراره) در کتاب الاستبصار نیز آمده است.»^{۱۲۴}

معنی کلمه «نقیب» را بعد به تفصیل باز خواهیم گفت.

۳- در سنن ابی داود [در مبحثی که تحت عنوان «باب العیرافة» باز کرده]، با سند خود از «غالب القطان»، از مردی، از پدرش، از جدش روایت کرده است که: آنان در اطراف یکی از آبشخورها زندگی می کردند، وقتی خبر ظهور اسلام به آنان رسید، رئیس قبیله و صاحب آبشخور، صد شتر به قوم خود داد تا اسلام بیاورند، آنها نیز مسلمان شدند، و شترها نیز در میان شان تقسیم شد. آن مرد سپس از کار خود پشیمان شد و خواست شترها را بازپس بگیرد. لذا پسر خود را نزد پیامبر اسلام (ص) فرستاد و به او سفارش نمود که بنزد پیامبر برو، و...، و به او بگو: پدر من پیرمردی کهنسال است، و او عریف آب است، پدرم از شما درخواست می کند که منصب عرافت این آب را بعد از او برای من تعیین بفرمایید. پسرش بنزد پیامبر آمد و گفت: ...، پدرم پیر کهنسالی است و عریف آب است، و از شما می خواهد بعد از خودش مرا برای این منصب معین کنید؟ در پاسخ او پیامبر فرمود:

۱۲۳. سورة مائده / ۱۲: ولقد أخذ الله میثاق بنی اسرائیل وبعثنا بنهم اثنی عشر نقیباً.

۱۲۴. التراتیب الاداریه ج ۱ / ۲۳۶.

إِنَّ الْعِرَافَةَ حَقٌّ، وَلَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنَ الْعُرَفَاءِ، وَلَكِنَّ الْعُرَفَاءَ فِي النَّارِ^{۱۲۵}.

یعنی خود شغل عرافت حق است، ولكن عریفها جایگاهشان در آتش است.
توضیح: از این حدیث چنین استفاده می شود که عریف آب و آبشخور (مَنْهَل) بودن نیز یکی از مناصبی بوده که از طرف حکومت با افراد معینی واگذار می گردیده است. و نیز حدیث صراحت کامل دارد بر اینکه اصل مسأله عرافت در اسلام حق است. بنابراین قسمت پایانی حدیث یعنی جمله «إِنَّ الْعُرَفَاءَ فِي النَّارِ» حمل می شود بر اینکه اکثر «عریفان» معمولاً حق و عدالت را رعایت نمی کنند، و این حرفه، حرفه ای است که برای متصدی آن احتمال لغزش و انحراف بسیار زیاد است.

۴- بخاری در صحیح خود (کتاب العتق) بسند خود از شخصی به نام «عروه» نقل کرده که عروه گفت: «مروان» و «مِسْوَرِ بْنِ مِخْرَمَةَ» به من خبر دادند:

هنگامیکه در غزوه هوازن مسلمانان غنائم و اسیرانی از هوازنی ها را بدست آوردند، هیئتی به نمایندگی قبیله هوازن نزد آن حضرت آمده، و درخواست نمودند که اسیران آنان را آزاد نمایند و اموال به غنیمت گرفته شده را پس بدهند. رسول خدا (ص) جواب داد:

«من خودم تنها نیستم، این جمعیتی که همراه من هستند و شما آنها را می بینید نیز حق دارند. و... سپس پیامبر (ص) در میان مردم ایستاده و خدا را حمد و ثنا گفت، و سپس فرمود:

... درخواست هوازنی ها اینستکه اسرا و اموالشان مسترد شود، بنابراین هرکس از شما دوست دارد که این کار را با طیب نفس انجام دهد، مجاز می باشد که انجام بدهد.

مردم بطور دسته جمعی پاسخ دادند: این کار را با طیب نفس پذیرفتیم. پیامبر (ص) فرمود: برای من معلوم نگردید که کدام یک از شماها باین کار

اذن داد، و کدام اذن نداد، پخش شوید و «عریفهای خودتان» را پیش من بفرستید تا با آنان در این باره حرف بزنم. مردم پخش شدند و عریفهای آنان نزد رسولخدا (ص) آمدند و گفتند که همه با طیب نفس باین کار اذن داده‌اند.»^{۱۲۶}

[از این روایت معلوم می‌گردد که هریک از قبایل مسلمان برای خودشان «عریفی» داشته‌اند که در امور مختلف واسطه میان آنها و امام مسلمین (پیامبر اسلام) بوده است.

احادیثی که تا اینجا درباره مشروعیت عرافت و نقابت در اسلام نقل کردیم، مأخوذ از منابع برادران سنت و جماعت بود. اکنون چند روایت هم در این باره از طریق راویان خاص احادیث اهل بیت عصمت و طهارت نقل می‌کنیم، که اینها نیز همانند آن قبلی‌ها دلالت بر سابقه وجودی نقابت و عرافت در اسلام و مشروعیت آن دارند.]

۵- شیخ کلینی ره بسند خود از «حبیب بن ابی ثابت» روایت کرده که او گفت:

«از مناطق همدان و خلوان، عسل و انجیر برای امیرالمؤمنین علی (ع) رسید. آن حضرت «عریفها» را دستور داد که یتیمان را جمع کرده و بنزد آن بزرگوار بیاورند. آن حضرت از آن عسل و انجیرها بآن بچه‌های یتیم می‌خورانید، و نیز با قدحی آن را میان همه آنان تقسیم فرمود. به آن حضرت گفته شد: یا امیرالمؤمنین چه کار داری می‌کنی با اینها؟ امیرالمؤمنین جواب داد: «امام» پدر یتیمان بشمار می‌آید، و من این کار را به حساب پدرگی و از جانب پدران‌شان انجام می‌دهم.»^{۱۲۷}

۶- در وسائل از شیخ صدوق ره از امام صادق (ع) روایت کرده است که در ضمن «حدیث مناهی» فرمود:

۱۲۶. صحیح بخاری ج ۲ / ۸۲ (کتاب العتقا).

۱۲۷. اصول کافی ج ۱ / ۴۰۶. (کتاب الحجج، باب ما یجب من... حدیث ۵).

«پیامبر اسلام فرموده است: هرکسی عریف قومی بشود او را در قیامت می آورند در حالیکه دو دست او به گردنش بسته شده است. [و بدینگونه شروع به حساب دادن درباره شغل خود بخداوند کند] پس اگر در آن شغل طبق اوامر خدا و دستورات دین عمل کرده باشد، آزاد می گردد، اما اگر در شغل عرافت خود ستم روا داشته باشد، بآتش در افکنده می شود و چه بدفرجامی است.»^{۱۲۸}

۷- باز صاحب وسائل الشیعه از شیخ صدوق در کتاب عقاب الأعمال، با سند ویژه خود از پیامبر اسلام نقل کرده است که آن حضرت ضمن حدیثی فرموده است:

«هرکس عرافت قومی را بپذیرد و در آن منصب به خوبی انجام وظیفه نکند، در برابر هر روز آن به مدت هزار سال در جهنم محبوس می شود. و نیز آنان به صحرای محشر آورده می شوند در حالیکه دستهایشان به گردنشان بسته شده است. اگر در سمت عریفی طبق دستورات خداوند عمل کرده باشند، خداوند آنان را آزاد می سازد، اما اگر ستم روا داشته باشند، به مدت هفتادپانز [یعنی هفتاد سال] در جهنم می مانند.»^{۱۲۹}

۸- باز صاحب وسائل الشیعه با سند خود از «گشی» بسند خود از «عقبه بن بشیر» از حضرت ابوجعفر (ع) نقل کرده که ضمن حدیثی [در پاسخ سؤالی] فرمود:

«... اما سخن تو مبنی بر اینکه عریف قبیله ات مرده، و می خواهند تو را به عنوان عریف قبیله برگزینند؛ [در این باره باید بدانی] اگر از بهشت بدت

۱۲۸. وسائل الشیعه ج ۱۲/۱۳۶: ... قال رسول الله (ص): «مَنْ تَوَلَّى عِرَاقَةَ قَوْمٍ أَنْتَ بِه يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَدَاهُ مَغْلُوتَانِ إِلَى عُنُقِهِ، فَإِنَّ قَامَ فِيهِمْ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أُطْلِقَهُ اللَّهُ، وَإِنْ كَانَ ظَالِمًا هَوَىٰ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ، وَبُنْسِ الْمَصِيرِ.»
 ۱۲۹. عن النبی (ص) فی حدیث، قال:

«مَنْ تَوَلَّى عِرَاقَةَ قَوْمٍ (وَلَمْ يَحْسِنْ فِيهِمْ خ)، حُبِسَ عَلَىٰ شَفِيرِ جَهَنَّمَ بِكُلِّ يَوْمٍ أَلْفَ سَنَةٍ، وَحُسْرٍ وَيَلْدُهُ مَغْلُوتَةٌ إِلَىٰ عُنُقِهِ، فَإِنَّ كَانَ قَامَ فِيهِمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أُطْلِقَهُ اللَّهُ؛ وَإِنْ كَانَ ظَالِمًا هَوَىٰ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ سَبْعِينَ خَرِيفًا.»
 وسائل الشیعه ج ۱۲/۱۳۷، باب ۴۵ از ابواب مایکتب به، حدیث ۷.

می آید و آن را دشمن می داری، در اینصورت عرافت آنان را بپذیر.
 [چون ماهیت شغل عرافت جز این نیست] که حاکم و سلطان ظالم و جائری،
 مرد مسلمانی را دستگیر کند و خودش را بریزد، و تونیز به عنوان عریف در
 خون او شریک باشی، در حالیکه شاید از دنیای آنان [حکام و سلاطین] نیز
 چیزی بتو نرسد.»^{۱۳۰}

چنانکه ملاحظه فرمودید این حدیث دلالت دارد به همان مطلبی که ما قبلاً
 درباره علت نکوهش عرافت در برخی از روایات، گفتیم. و آن اینکه دلیل این
 نکوهش این بوده است که در گذشته اغلب کسانی که این شغل را می پذیرفته اند،
 در خدمت سلاطین و فرمانروایان جور و ستم بوده اند، و از طریق تصدی این
 منصب مرتکب گناه و معصیت می گردیده اند. چون آنان مردان و زنان مؤمن و
 پاکبخته را که حکومت‌های جائرنمی شناختند، بدستگاه هیئت حاکمه معرفی
 می کردند؛ در نتیجه حکومتها نیز خون آنان را می ریختند. لذا، شأن این قبیل
 روایات که در نکوهش شغل عرافت وارد شده، درست بگونه‌ای است که روایات
 نکوهش کننده حکومت و امارت دارند. اگر این احادیث معنایی جز این داشته
 باشند، لازمه اش اینستکه جامعه مسلمین همیشه بدون حاکم و مدیر و بدون عریف
 بماند. در حالیکه پذیرفتن مقام حکومت و عرافت در صورتی که کسی برای
 پذیرفتن آنها نباشد، بر انسان واجب می گردد، و این مطلبی است بسیار روشن.

۹- در دعائم الاسلام از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل شده است که فرمود:
 «هر جامعه‌ای ناگزیر از داشتن زمامدار، عریف، حسابرس و قاضی است.
 بنابراین، باید حقوق و مقدری آنان تعیین شود.»^{۱۳۱}

۱۳۰. ... عن ابی جعفر (ع) فی حدیث قال: «... واما قولك ان قومی كان لهم عریف فینك فارادوا ان یعرفونی
 علیهم، فان كنت تکره الجنة و تبغضها فتعرف علیهم، یاخذ سلطان جائر بامر مسلم فیفسك دمه فتشرك فی
 دمه، و لعلك لاتنال من دنیاهم شیئاً.»

وسائل الشیعه ج ۱۱ / ۲۸۰، باب ۵۰ از ابواب جهاد نفس، حدیث ۱۰.

۱۳۱. عن علی (ع) أنه قال: «لابد من امارة و رزق للامیر. و لابد من عرافة و رزق للعریف، و لابد من حاسب و
 رزق للحاسب، و لابد من قاضی و رزق للقاضی.» دعائم الاسلام ج ۲ / ۴۷۰.

نه تنها جامعه انسانی در این دنیا نیازمند «عریف» است، بلکه طبق برخی روایات در جهان آخرت نیز به وجود عریف نیاز هست [و در روایتی که هم اکنون نقل می کنیم در این زمینه هستند]:

۱۰- در روایت سکونی از امام صادق (ع) آمده که حضرت پیامبر (ص)

فرمود:

«حاملین و حافظین قرآن عریفهای اهل بهشت خواهند شد.»^{۱۳۲}

۱۱- در سنن دارمی از «عطاء بن یسار» نقل شده که پیامبر فرمود:

«حمله و حافظین قرآن عریفهای اهل بهشت خواهند بود.»^{۱۳۳}

۱۲- در مسند احمد بن حنبل از ابوهریره نقل شده که پیامبر (ص) فرمود:

«وای بر امرا، وای بر عریفها، وای بر امناء [یعنی وکیلها و کفیلها]. در روز

قیامت دسته ای هستند که آرزوی کنند ای کاش با موهای شان از میان زمین

و آسمان آویزان و معلق می شدند، اما چیزی از این قبیل کارها را انجام

نمی دادند.»^{۱۳۴}

۱۳- روایت شده که جناب ابوذر به کسانی که به هنگام فرارسیدن مرگ او

در «ربذه» بر بالای سرش حاضر شده بودند، فرمود:

«شما را بخدا قسم می دهم، هرکس از شماها که امیر، یا عریف و برید

[مأمور امنیتی در حکومت خلفا] باشد، مرا تکفین نکند.»^{۱۳۵}

۱۴- دارمی باسند خود از «مقدم بن معذ یگرب» روایت کرده که آن

۱۳۲. قال رسول الله (ص): «حملة القرآن عرفاء اهل الجنة».

اصول کافی ج ۲/۶۰۶، کتاب فضل حامل القرآن، حدیث ۱۱.

۱۳۳. سنن دارمی ج ۲/۴۷۰: «حملة القرآن عرفاء اهل الجنة».

۱۳۴. ابوهریره عن النبی (ص) قال: «ویل للامراء، ویل للعرفاء، ویل للامناء، لیتمنین اقوام یوم القیامة ان

ذوائهم كانت معلقة بالثریا، یتذبذبون بین السماء والارض، ولم یکنوا عملوا علی شیء.»

مسند احمد بن حنبل ج ۲/۳۵۲.

۱۳۵. قال ابوذر لیمن حصره فی الریثة حین الموت: «أنشدکم الله ان لایکفینی رجل منکم کان امیراً او عریفاً او

بریداً».

منه احمد بن حنبل ج ۵/۱۶۶.

حضرت دست خود را بر دوش او گذاشته و فرمود:

«ای قدیم! اگر بمیری در حالی که امیر، کاتب [منشی حکومتی] و عریف نباشی، رستگار شده‌ای.»^{۱۳۶}

۱۵- در وسائل الشیعه از کتاب «خصال» شیخ صدوق بسند او از «نوف» از امیرالمؤمنین علی (ع) روایت کرده، که آن حضرت فرمود:

«ای نوف! برحذر باش از اینکه عَشَار [یعنی تحصیلدار مالیات و زکات]، شاعر، مأمور انتظامات (شرطی)، عریف و یا مسئول عرطبه یعنی طنبور و یا مسئول کوبه یعنی طبل و نقاره، باشی. برای اینکه [من دیدم] که پیامبر (ص) شبی از خانه بیرون آمد و نگاهی با آسمان انداخت، آنگاه فرمود:

«این وقت شب ساعتی است که هیچ دعائی ردّ نمی‌شود مگر دعای عریف یا شاعر [مداح ظلمه]، عَشَار، شرطی و دعای مسئول طنبور و طبل.»^{۱۳۷}

۱۶- در نهج البلاغه نیز از «نوف بکالی» از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

«ای نوف! براستی که حضرت داود (ع) در مثل چنین ساعتی از شب بیدار می‌شد. سپس فرمود: این وقت ساعتی است که دعای هیچ بنده‌ای مردود نمی‌شود مگر اینکه او عَشَار، عریف، شرطی، و یا مسئول طنبور و طبل و نقاره باشد.»^{۱۳۸}

۱۳۶. عن المقدم بن معدیکرب، أن رسول الله (ص) ضرب علی منكب ثم قال له: «أفلمحت يا قدیم! إن مت ولم تكن امیراً ولا كاتباً ولا عریفاً.» سنن الدارمی ج ۲/۱۱۸.

۱۳۷. وسائل الشیعه ج ۱۲/۲۳۴، باب ۱۰۰ از ابواب مایکتسب به، حدیث ۱۲. یا نوف، ایاک ان تكون عَشَاراً او شاعراً او شرطیاً او عریفاً او صاحب عرطبة - وهی الطنبور - او صاحب کوبه - وهی الطبل - : فان نبی الله خرج ذات لیلة فنظر إلى السماء فقال: أما إنها الساعة التي لا تردّ فيها دعوة الا دعوة عریف او دعوة شاعر او دعوة شرطی او صاحب عرطبة او صاحب کوبه. در رابطه با این حدیث باید توجه داشته باشیم که منظور از طنبور و عرطبه، تشکیلات مربوط به نوازندگی و مطربگری دستگاه خلفاء و سلاطین است. احتمالاً منظور از مسئولیت کوبه (طبل) نیز همان شریفانی است که به نام «نقاره» براه می‌انداخته‌اند. (مقرر).

۱۳۸. یا نوف، ان داود - علیه السلام - قام فی مثل هذه الساعة من اللیل فقال: إنها ساعة لا يدعوا فيها عبد الا

البته چنانکه قبلاً نیز گفتیم باید توجه داشت که این چند حدیث به نامشروع بودن اصل چنین مناصبی دلالت ندارد، بلکه در مقام انتباه هستند که پذیرش چنین مسئولیتهائی کار هرکسی نیست و بسیار خطیر است، و نیز اغلب کسانی که در چارچوب حکومتهای جائر متصدی این قبیل مناصب از جمله عرافت می گردند، دچار آلودگی و لغزش و انحراف می شوند. ولکن از مجموع آنها سابقه تاریخی شغل و منصب عرافت و رواج آن در میان مسلمین نیز مستفاد می شود.

۱۷- ابن ابی الحدید از نصر بن مزاحم روایت می کند که:

«علی (ع) دستور داد خانه شخصی به نام حنظله را [که خیانت کرده و به دربار معاویه طاغی در شام پناهنده شده بود] تخریب کنند، بکربن تمیم و شیبث بن ربیع که عریف قبیله او بودند، این کار را انجام دادند.»^{۱۳۹}
علت صدور این فرمان آن بود که «حنظله» با بیست و سه تن از مردان طایفه خویش فرار کرده و به معاویه پیوسته بودند.

۱۸- در ترتیب الاداریه گفته است:

«صاحب کتاب الاصابه در آن کتاب زندگینامه جندب بن نعمان آزدی را آورده و از کتاب ابن عساکر نقل کرده است که:
ابوعزیز [یعنی جندب بن نعمان] بر پیامبر اسلام (ص) وارد شد و اسلام آورد، و اسلام او نیز خوب گردید، سپس پیامبر (ص) او را در میان قوم خودش عریف قرار داد.

و در همان کتاب ضمن زندگینامه رافع بن خدیج انصاری گفته است که او در مدینه عریف قوم خود بود.»^{۱۴۰}

در این زمینه، اینها آن مقدار از روایاتی است که ما بدانها دست یافتیم و شاید

استجیب له، الا ان یكون عشاراً او عریفاً او شرطياً او صاحب عرطية (وهی العنبرون) او صاحب كوبة (وهی الطیل).

نهج البلاغه فیض الاسلام / ۱۳۴، عبده ج ۱۷۴/۳، (حکمت ۱۰۴).

۱۳۹. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید. ج ۷۷/۳.

۱۴۰. الترتیب الاداریه ج ۲۳۶/۱.

جویندگان با پژوهش خود به بیش از آن دست یابند. از مجموع روایات و احادیثی که نقل کردیم می‌توان بر مشروعیت و رایج بودن امر «نقابت» و «عرفت» در زمان پیامبر (ص) و ائمه (ع) پی برد. چنانکه می‌توان دریافت که وجود این قبیل مشاغل بگونه اصولی و درست در جامعه از ضروریات است، هرچند که متصدی این مشاغل از نظر تقوا و دیانت همیشه در معرض آفات و آلودگیهای تهدیدکننده قرار دارند. لکن این از لوازم و پیآمدهای همه شغلها و مقامهاست. مگر اینکه خداوند متعال با لطف خود انسان را محافظت فرماید.

[بنابراین، تا اینجا که سابقه تاریخی «نقابت و عرفت» و مشروعیت آن آشکار گردید، از این ببعد می‌پردازیم به بازشکافی و تشریح معنای خود این دو اصطلاح، یعنی «نقاب و عرفت» از نظر اهل لغت، تا بحثمان هرچه بیشتر تکمیل گردد]:

معنای لغوی نقیب و عریف:

- ۱- راغب اصفهانی در مفردات کلمه: «نقیب» را اینگونه معنا کرده است: «نقیب: کسی که درباره قومی بحث و کنجکاوی کند و احوالشان را بدست بیاورد. جمع آن نُقباء می‌باشد. خداوند نیز در قرآن فرموده: وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا، یعنی از میان قوم بنی اسرائیل دوازده نفر را به عنوان نقیب برانگیختیم.»^{۱۱۱}
- ۲- در کتاب صحاح اللغه گفته است: «نقیب یعنی عریف، و منظور از آن ناظر اعمال یک قوم و کفیل آنهاست، جمع آن نقباء است. چنانکه گفته می‌شود: وَقَدْ نَقِبَ عَلَي قَوْمِهِ، يَنْقُبُ نِقَابَةً. یعنی نقیب، شاهد و ناظر قوم خود گردید.»^{۱۱۲}
- ۳- باز در همان کتاب گفته شده:

۱۴۱. مفردات راغب/۵۲۹.

۱۴۲. الصحاح للجوهري ج ۱/۲۲۷.

«عریف یعنی عارف به احوال قوم و شناسنده آنها. عریف به معنای نقیب است، و آن منصبی پایین تر از ریاست است و رتبه عریف نازل تر از رئیس است، جمع آن عرفاء می باشد.»^{۱۴۳}

۴- در «نهایه ابن اثیر» نیز آمده است:

«در حدیث مربوط به عبادة بن صامت آمده است که او از نقباء بود، نقباء جمع نقیب است، و او همان عریف قوم است. یعنی کسی که به قوم نزدیک و برای آنها جلودار است، و اخبار آنان را خوب می داند. گویانکه برای کشف احوال آنان نقب می زند و تفتیش می کند.»^{۱۴۴}

۵- باز در «نهایه ابن اثیر» گفته است:

[در حدیث آمده که]: *العرفاء حق والعرفاء في النار*. العرفاء جمع عریف است، و او کسی است که قیم امور قبیله و یا دسته ای از مردم باشد، عریف امور آنان را سرپرستی و تولی می کند، و امیر و حاکم نیز احوال و گزارشهای مربوط بآن جماعت را از او می گیرد. [از نظر علم صرف فعل یعنی صفت مشبه] به معنای فاعل [اسم فاعل] است، و عمل او را عرافت می نامند. و اینکه در حدیث آمده: *العرفاء حق*. منظور اینست که در شغل و منصب عرافت مصلحتی برای مردم و حفظ منافع آنان وجود دارد؛ چون از این طریق مسائلشان و امورشان شناخته می شود، و مشکلاشان برطرف می گردد. اما آنجا که در حدیث فرموده: *العرفاء في النار* (عریفها اهل جهنم هستند). منظور اینست که آدمی را از ریاست طلبی باز دارد و خطرات احتمالی این شغل را گوشزد کند. [و در واقع حدیث افراد را نسبت به متصدی این شغل بر حذر می دارد] و می خواهد بگوید این منصب محل آزمایش و فتنه است، و اگر مسئول و متصدی آن بر طبق موازین حق عمل نکند مستحق عذاب خدا خواهد گردید.^{۱۴۵}

۱۴۳. همان مدرک ج ۴/۱۴۰۲.

۱۴۴. النهایه (ابن اثیر) ج ۵/۱۰۱.

۱۴۵. النهایه ج ۳/۲۱۸.

۶- در لسان العرب نیز راجع به دو کلمه نقیب و عریف چنین گفته است:

«نقیب همان عریف قوم است، جمع آن نُقباء است، نقیب یعنی عارف

باحوال یک قوم و شاهد و ناظر و کفیل آنان.»^{۱۴۶}

۷- باز در آن کتاب آمده است:

«عریف قوم، یعنی سید و آقای آنان، او را از این بابت عریف گفته اند، که

قیم قوم و مسئول آنان و عارف بامور سیاسی شان می باشد. و...، عریف

همان نقیب است، و آن پایین تر از رئیس است.»^{۱۴۷}

[تا اینجا علاوه بر اینکه سابقه تاریخی منصب نقابت و عرافت در اسلام و در میان مسلمین، از زمان خود رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) تا دوران خلفا و سلاطین بعدی روشن گردید، و اصل مشروعیت آن آشکار شد، معنای لغوی آن نیز با استناد به منابع قدیمی و اصلی کاملاً واضح گردید. لکن هنوز یک ابهامی در کار است که باید برطرف شود. و آن اینکه]

[رفع یک اشتباه]:

چنانکه ملاحظه فرمودید، ظاهر کلمات اهل لغت اینست که «نقیب» و «عریف» هر دو دارای یک معنا، و یا اینکه نزدیک به یک معنا هستند. و منظور از نقیب و عریف کسی است که رابط میان قبیله و جماعتی از مردم و حکومتها و امام مسلمین بوده است و امام و حکام مسلمین از طریق او، چگونگی مشکلات و وضع مردم را می فهمیده اند. و متعارف براین بوده که نقیب و عریف از میان اعضای هر قبیله برای خود آن قبیله برگزیده می شده است، چونکه او نسبت باوضاع و احوال قبیله و افراد آن آگاهتر از افراد بیگانه و خارج از قبیله بوده است. و نیز [براساس آنچه که گفته شد] این دو واژه اختصاص بامور نظامی و جنگی ندارند، [که مثلاً فقط یک دسته از نظامیان را «عریف» بنامند]، بلکه

۱۴۶. لسان العرب ج ۱ / ۷۶۹.

۱۴۷. همان مدرک ج ۹ / ۲۳۵.

عمومیت دارد، و یکی از مصادیق آن نیز می تواند مسائل نظامی باشد. لکن برای برخی از علما امر مشتبه شده و گمان برده اند که کلمه «عریف» یک واژه تخصصی نظامی است. منشاء این اشتباه این مسأله است که در طول تاریخ، سلاطین و حکامی که بر سر کار بوده اند معمولاً جنبه های مثبت و مردمی منصب نقابت و عرافت مدنظرشان نبوده است، بلکه از عریفها فقط و یا بطور اغلب در موارد نظامی و شناسایی و جلب و جذب سرباز و نیروی جنگی استفاده می کرده اند. در حالیکه اصل مسأله در اسلام این نیست؛ و اخبار و روایاتی که نقل کردیم همه دلالت بر عمومیت و شمول آن به موارد غیرنظامی داشتند. [به هر حال این اشتباهی بیش نیست، ما در اینجا به چند مورد از آن اشاره کرده، و سپس مجموع این بحث را جمع بندی می کنیم]:

«کثانی» در کتاب ترتیب الاداریه در تعریف «عریف» گفته است:

«عریفها همان فرماندهان و رؤسای نظامی هستند، و شاید علت نامگذاری آنان باین نام این بوده است، که احوال ارتش و نظامیان بواسطه آنان برای حکام شناخته می شود. این مطلب را باجی در کتاب المنتقی گفته است.»^{۱۴۸}

در کتاب «المبسوط»، پایان کتاب فیثی و قسمت غنائم نیز چنین گفته است:

«مستحب است اردوهای نظامی و ارتشی ها را قبیله قبیله، دسته دسته و حزب حزب قرار داده، و برای هر دسته ای یک «عریف» تعیین کنند، و این بنا بر استناد بقول خداست که فرموده: وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا (شما انسانها را بصورت قبایل و خلقهای مختلف درآوردیم تا از هم باز شناخته شوید). پیامبر اسلام نیز در سالی که جنگ خیبر واقع شد برای هرده نفر یک عریف (فرمانده) تعیین کرد.»^{۱۴۹}

۱۴۸. ترتیب الاداریه ج ۱/۲۳۵.

۱۴۹. مبسوط ج ۲/۷۵، شیخ طوسی.

علامه حلی نیز در کتاب «تذکره» خود فرموده است:

«برامام لازم است که دیوانی بوجود بیاورد، و دیوان دفتری است که در آن اسامی قبائل را بطور جداگانه می نویسد و مقدار سهم و عطایای هر یک از آنان از بیت المال را نیز می نویسد، و برای هر قبیله ای عریفی تعیین می کنند. و نیز لازم است برای هر قبیله ای علامت و شعار، و پرچم جداگانه ای ترتیب داده شود؛ بدلیل اینکه پیامبر اسلام (ص) در سال خیبر برای هر ده نفری یک عریف قرار داد.»^{۱۵۰}

در هر حال، این وظیفه زمامدار مسلمین است که از طریق این عریفها و نقیبها از نیازمندیها و حالات مردم باخبر گردد، و توقعاتی که هر دسته از مردم از حکومت دارند مطلع شود، تا بتواند در تنظیم امور جامعه و رفع نیازمندیهای آنان گامهای مؤثر بردارد. اگر چنین شیوه ای در اداره امور جامعه و حکومت اعمال نشود، ترس آن می رود که دولت با شکست مواجه شده و حکومت ساقط شود، و این در واقع شعبه چهارم از شعب چهارگانه اطلاعات و استخبارات طبق تقسیم ماست. صاحب کتاب «التراتب الاداریه» (کتانی) درباره ضرورت آن چنین نوشته است:

«باب، در گماشتن جاسوس (عین) توسط امام برای مردم در کشورش: در کتاب شمائل ترمذی، ضمن حدیث بلند ابن ابی ماله آمده است: پیامبر (ص) درباره مردم و حوائج آنان، از مردم پرس و جوی کرد. تَلْمَسَانِی در شرح شفا گفته است: این نوع تجسس و کنجکاوی از نوع تجسس منهی عنه در شریعت نیست، چون این سئوالات برای اینست که فاضل از مفضول و خوب از بد شناخته شود، و در هر طبقه و قشری جایگاه هر کس معلوم گردد، لذا از نوع غیبت محرمه نیز نمی باشد، بلکه از نوع نصیحت است که در شرع بآن دستور داده شده است.»

مناوی در شرح بر شمائل گفته است: این مطلب در واقع حکام را راهنمایی می کند که برای کشف واقعیات و حقایق حال مردم و جامعه خود بکوشند. علاوه بر حکام، افرادی را هم که دارای پیروان زیاد می باشند شامل می شود: مانند فقهاء، صلحاء و بزرگان امت، که نباید از کشف واقعیت اوضاع جامعه و احوال مردم بی خبر باشند، چون غفلت از این مسأله دارای زیانهای بدی است که جبران آنها امکان ندارد.»^{۱۵۱}

نکته مهمی که باید در اینجا یادآوری شود اینک: واجب است آن کسی که برای شغل نقابت و عرافت (یعنی رابط و واسطه مردم و حکومت و امام بودن) برگزیده می شود، فردی عاقل و خردمند، باهوش و با فطانت، مورد اعتماد، راستگو، عادل، صریح اللہجه و استوار باشد؛ و شخصیت و هیبت قیافه و مقام امام مسلمین او را تحت تأثیر قرار ندهد و مرعوب نسازد، تا بتواند همه دیده ها و شنیده های خود را بدرستی بازگو کند. و لازم است چنین شخصی با مردم حشو و نشر عادی و طبیعی داشته باشد، و در محافل و مجامع آنان و محل کسب و کار و بازارشان بطور عادی با آنها معاشرت و برخورد داشته باشد، تا از این رهگذر بتواند به نیازمندی ها و توقعات آنان کاملاً پی ببرد، و نابسامانیهای موجود در زندگی شان را مشاهده کرده و بدون واسطه درک کند، و آنها را به امام مسلمین گزارش نماید تا در حد امکان در رفع آن مشکلات اقدام مقتضی بعمل آید.

نقیب و عریف نباید تمام هم و غم و کوشش شان این باشد که سیاست حکومت را توجیه کنند و مردم را ساکت نمایند، تا از این طریق رضایت خاطر حکومت و حکومتگران را بدست آورده و مردم را از اظهار حق بازدارند؛ بلکه باید مشکلات واقعی مردم و جامعه را بدولت منعکس ساخته و او را از گمراهی و ناآگاهی نسبت به اوضاع جامعه نجات بدهند.^{۱۵۲}

۱۵۱. الترتیب الاداریة ج ۱/۳۶۳.

۱۵۲. حضرت استاد دام ظلّه العالی در بحث استخبارات بویژه بحث ابتکاری و جالب خود درباره «نقابت و عرافت» هر چند که بگونه گسترده و ژرفی مسائل آن را مورد کنکاش و پژوهش قرار داده و گره های ناگشوده

آن را گشوده اند، با این حال، ظاهراً یک عنوان از موضوعات و مباحث استخبارات در تاریخ حکومت‌های اسلامی بحث نشده مانده است؛ و آن مبحث مربوط به «برید» است. بنابراین، بایسته است که به عنوان استدراک در اینجا سخن فشرده و کوتاهی درباره معرفی «برید» داشته باشیم.

گاهی چنین توهم می‌شود که «برید» موجود در تاریخ حکومت‌های اسلامی همانا «پست» کنونی است، لکن واقعیت اینست که این درست نیست، بلکه «برید» تشکیلات امنیتی حکومتها در تاریخ مسلمین بوده است که فقط مراسلات و اسرار حکومتی را حمل و نقل می‌کرده است و جنبه اطلاعاتی برای حکومتها داشته است. طبق مفاد برخی از روایات این تشکیلات استخباراتی از زمان خلفای راشدین (دستکم از دوره عثمان بعد) در میان مسلمین معمول و شناخته شده بوده است. چنانکه در مسند احمد بن حنبل روایت شده است که آنگاه که در سرزمین ریده گروهی از مسلمانان حاضر شدند ابوذر غفاری (ره) وصیت کرده و فرمود:

«شما را به خدا سوگند اگر در میان شما کسی دارای مشاغل امیری، و عرافت و یا برید می‌باشد، مرا تکفین نکند.»

— مسند احمد ج ۵/۱۶۶ —

بنابراین در آن زمان شغل «برید» بودن رایج بوده است که ابوذر چنین وصیتی کرده است. لکن گسترش آن به عنوان یک نهاد امنیتی و خبریابی در میان مسلمین به دوران بنی امیه و بنی عباس برمی‌گردد. که «دیوان برید» در دستگاه خلافت از قدرتمندترین نهادهای حکومتی بوده است. شرح وظایف دیوان برید در اغلب کتابهای خراجیه موجود است. یکی از محققین معاصر عرب به نام «عارف عبدالغنی» در کتاب خود به اسم «نظم الاستخبارات عند العرب والمسلمین» (چاپ بیروت مؤسسه الرساله) بحث مستوفی و بسیار مفصلی درباره شیوه کار نهاد اطلاعاتی موسوم به «برید» انجام داده است (از صفحه ۱۵۱ تا صفحه ۱۹۰). اکنون برای روشن شدن شیوه کار خبریابی و خبررسانی مأموران در نهاد موسوم به «برید» برخی از وقایع مربوط به آن را به نقل از کتاب یاد شده در اینجا ترجمه و درج می‌کنیم:

«در زمان خلفا مأموران خاصی وجود داشتند که در نقاط مختلف کشور پراکنده شده بودند. آنان که در آن زمان «وکلا و مخبرین» نامیده می‌شدند کارشان این بود که در زمینه‌های مختلف اخبار را گردآوری کنند و به عامل برید بدهند.» (صفحه ۱۵۸).

«قره‌بن شریک (والی مصر در سالهای ۹۰-۹۶ هـ) در تمام نقاط مصر مأمورین برید را به کار گماشت و به آنان دستور داد تا درباره وضعیت خراج و نحوه گردآوری آن توسط عاملین خراج خبر و گزارش تهیه کنند. مأمورین برید نیز تمام اخبار کوچک و بزرگ شهرها و روستاهای مصر را برای او می‌نوشتند. او در تعیین مقدار خراج و شیوه وصول آن بر آن اطلاعات و اخبار تکیه می‌کرد.» (صفحه ۱۷۰).

«طبری روایت کرده است که در زمان منصور عباسی، عاملین برید از نقاط مختلف برای او اخبار جمع کرده و می‌فرستادند. آنان بطور مرتب و منظم راجع به قیمت گندم، حبوبات، پوست و راجع به قیمت هر نوع خوردنی خبر جمع کرده و برای او می‌فرستادند. چنانکه آنان درباره نحوه قضاوت قاضیان در نواحی مختلف و درباره زندگی و رفتار والی (استانداران و فرمانداران مناطق)، و درباره مسائل مربوط به بیت المال و کلاً درباره همه حوادث و پیشامدها خبر جمع کرده و گزارش می‌کردند.» (صفحه ۱۵۷ به نقل از تاریخ طبری

در اینجا چند مطلب دیگر نیز راجع به مسأله تجسس و اطلاعات در اسلام وجود دارد؛ یکی «حکم جواسیس دشمنان خارجی در میان مسلمین» است که در مباحث سیاست خارجی این سلسله درسها آن را بحث کرده‌ایم. و دیگر دسته‌ای از مسائل متفرقه مربوط به اطلاعات در اسلام است که هم‌اینک در بخش جداگانه‌ای مسائل آن را مورد بحث قرار می‌دهیم.

ح ۱۷۱/۸۲.

قدرت صاحب برید در حکومت عباسیان آنچنان زیاد بود که حتی نسبت به نزدیکان خلفا و ولیعهد آنان نیز سخت‌گیری کرده و درباره رفتار و حرکات آنان برای شخص خلیفه گزارش می‌فرستاده‌اند خبر ذیل از آن نمونه‌هاست:

«شاعری به نام مؤقل محاربی می‌گوید مهدی عباسی در ری ساکن بود و ولایت عهدی منصور را نیز داشت. من در مدح او شعری سروده و در ری برایش خواندم. مهدی دستور داد به من بیست هزار درهم صلّه و جایزه بدهند. صاحب برید آن را برای منصور گزارش کرد. منصور به کاتب مهدی فرمان فرستاد که آن شاعر را پیش من بفرستید، اما آن زمان من از آنجا رفته بودم. مأموران او در بغداد مرا شناسایی کرده و دستگیر نمودند و... وقتی که مرا پیش منصور بردند او دستور داد آن شعر را بخوانم و من خواندم. گفت: شعرت خوبست اما صلّه آن بیست هزار درهم نیست. دستور داد از آن مقدار فقط چهار هزار درهم را به من دادند، بقیه آن را بازپس گفتند و...» (صفحه ۱۶۵، به نقل از الاغانی ج ۲۲/۲۵۵).

باز در آن کتاب (صفحه ۱۶۷) به نقل از الفهرست ابن ندیم / ۲۴۲ درباره فعالیت مأمورین «برید» برای شناسایی و کشف منصور حلاج که فراری شده بود چنین نقل کرده است:

«به خط ابوالحسن بن سنان خواندم که نوشته بود: داستان حلاج در سال ۲۹۹ هـ پیش آمد که او فراری شده و اخبارش همه جا منتشر گردید. کیفیت دستگیری او بدینگونه بود که روزی رئیس برید شوش [یکی از شهرهای خوزستان فعلی] از محله‌ای عبور می‌کرد. در یکی از کوچه‌های تنگ صدای زنی را شنید که می‌گوید «مرا رها کنید وگرنه خواهم گفت!»

رئیس برید به اعرابی که با او بودند گفت: او را بگیرید. آنان نیز او را گرفتند. صاحب برید از او پرسید: چه چیزی پنهان داری به من بگو؟ او انکار کرد و گفت: من هیچ خبری مخفی ندارم. لکن او را تهدید کردند تا اینکه گفت:

در خانه من مردی به نام حلاج سکنی گزیده است که عده زیادی مخفیانه پیش او رفت و آمد می‌کند و حرفهای نامناسب می‌زنند. و بدینوسیله محل اختفای منصور حلاج شناسایی شده و او دستگیر گردید و...»

این روایات و روایات تاریخی فراوان دیگری که در این زمینه وجود دارد مجموعاً نشانگر این حقیقت هستند که نهاد موسوم به «برید» دقیقاً وظایفی را که در زمان ما سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی کشورها انجام می‌دهند، برعهده داشته است و در کنار نهاد دیگری به نام «نقابت و عرافت» از فعالیت گسترده‌تری برخوردار بوده است. (مقرن).

بحث چهارم:

پیرامون امور دیگری از مسائل استخبارات که شایسته است

دانسته شود

[بخش چهارم از مباحث اطلاعات و استخبارات بذکر امور متفرقه ای اختصاص داده شده که لازم است در این مورد دانسته شود. البته این مسائلی که در این مبحث مورد ذکر قرار می گیرند در حقیقت جمع بندی منظمی از مجموع حرفهای پیشین می باشد، و مجموع آن در هشت محور و موضوع خلاصه بندی شده است]:

اول:

چنانکه بارها گفته ایم عمل مراقبت و تجسس یک عمل حساس و خطیر می باشد، برای اینکه با حریم مردم و آزادی های مشروع آنان تماس مستقیم دارد. روی این اصل جایز نیست برای تصدی این شغل استخدام و منصوب شود مگر کسی که خردمند، باهوش، مورد اعتماد و موثق، متعهد و ملتزم با حکام و موازین شرع مقدس اسلام، عارف و آشنا به حلال و حرام، نسبت به مردم خوش برخورد و مهربان، و نسبت با سرار مردم امین و حافظ بوده باشد. و از تحقیر و کوچک بینی

مردم بپرهیزد و در خواری آنان نکوشد. بویژه درباره افراد و شخصیت‌های محترم و خوش سابقه و سرشناس، باوقار، متانت و ادب برخورد کند، و درباره همه افراد و اعضاء جامعه و کسانی که سروکارشان با آن شخص می باشد خالی از حقد و کینه و حسد و رشک باشد.

دوم:

[مطلب قابل ذکر و لازم دیگر اینکه: اطلاعات معمولاً با قشرهای گوناگونی از مردم سروکار دارد، که در میان آنان از دشمنان سرسخت نظام، دشمنان خارجی، منافق و غیره گرفته تا افراد با شخصیت ولی متهمی که جرمش ثابت نشده وجود دارند، و نیز طبق تقسیمی که ما کردیم چهارشعبه می شود که یکی از شعبه‌ها وظیفه مراقبت بر مردم، و شعبه دیگر وظیفه اش مراقبت بر مسئولین و کارمندان دولت هست که اغلب افراد با شخصیت و محترم بوده و به معنای مصطلح تبهکار نیستند، لذا] سنخ مراقبت و تجسس در مورد کفار و دشمنان اسلام و منافقین و معاندین نظام اسلامی، باید از سنخ مراقبت و تجسس در مورد مردم، کارمندان دولتی و مسئولین کشور جدا باشد. در شعبه اول بلحاظ اینکه افراد دشمن اسلام هستند طبق معمول سخت گیری وجود دارد، و با آنان با سوءظن برخورد می شود؛ در حالیکه این مراقبت و تجسس در مورد عموم مردم کشور و یا مسئولین و کارمندان دولتی به هیچ وجه مناسبت ندارد، بلکه باید نوعی لطف و مهربانی و گذشت در این زمینه وجود داشته باشد.

از آنجا که اجتماع دو خصلت متضاد سوءظن و سخت گیری، با مهربانی و گذشت در یک شخص غیرممکن می باشد، و افراد معمولاً دارای مزاج ویژه ای هستند که متناسب با یک کار ویژه می باشد؛ تازه اگر چنین شخص جامعی هم پیدا شود بسیار نادر است. روی این اصل ترجیح دارد، بلکه لزوماً متعین است که در اطلاعات حکومت اسلامی، شعبه‌های مختلف از همدیگر مجزا شوند، و هر شعبه ای مسئول خاص خود را داشته باشد، و همه مسئولیت‌های اطلاعاتی به یک

شخص واگذار نشود چنانکه مسأله بازجویی و بازپرسی در دستگاه قضائی نیز از همین قرار است. یعنی لازم است باز پرس و بازجویی افراد باشخصیت و خوش سابقه ای که احیاناً سروکاری با این دستگاه پیدا می کنند و متهمند، غیر از بازجویی افرادی باشد که کافر و یا منافق مسلم هستند. و شایسته است که خواننده در این مسأله تدبیر بیشتری بکند.

سوم:

چنانکه می دانید در مبحث اول از این مباحث بطور مفصل بحث کردیم و گفتیم که تجسس و تفتیش از امور داخلی، شخصی و خانوادگی مردم یعنی آن بخش از زندگی شخص که ربطی به مسائل حکومتی و سیاسی ندارد، حرام مؤکد است. چنانکه پخش و افشاگری اسرار مردم، و عیوب پنهانی شخصی آنان و از بین بردن حیثیت و رسوا کردن شخصیتشان در جامعه نیز، حرام مؤکد می باشد.

نکته مهم دیگر اینکه هرگز بر دستگاه استخبارات و مأمورین آن جا جایز نیست که مردم و بویژه علماء و دانشمندان امت را از پند و نصیحت دادن به حکومتگران و مسئولین جامعه اسلامی، و متولیان حکومت و دولت اسلامی منع کند، و نگذارد آنان انتقاد و اعتراض سازنده و منطقی خود را به تخلفات احتمالی مسئولین از موازین شرع و قانون، بازگو کرده و نهی از منکر نمایند. البته بدیهی است این قبیل اعتراضها و انتقادها را کسانی می توانند وارد کنند که اصل نظام اسلامی و قوانین آن را قبول داشته باشند. و بر مأمورین جایز نیست این قبیل افراد را صرفاً بدلیل این قبیل نهی از منکر مورد مزاحمت قرار بدهند.

آنچه که به مأمورین اطلاعات جایز و بلکه واجب است که در آن زمینه تحقیق و تجسس کنند، عبارتست از شناسایی و کشف دشمنان نظام اسلامی که بر ضد اسلام و مصالح عمومی مردم فعالیت مخفی می کنند.

اما از آنجا که مسأله بسیار مهم است و گاهی تشخیص موضوع برای مأمورین و مسئولین استخبارات دشوار می گردد، و ممکن است حرام مؤکدی را به جای

واجب مهم عوضی بگیرند و یا برعکس، و از طرف دیگر نفس هر انسانی نیز معمولاً در شرایط داشتن «قدرت» طغیان می کند و موازین عدل و انصاف را نادیده می گیرد، لذا ضرورت دارد برای جلوگیری از هرگونه انحراف و احتمال خطا، نکات و برنامه های ذیل مورد توجه و عمل قرار بگیرد:

۱- باید قوانین و مقرراتی پدید آورده شود که در آن حداقل کارهای مجاز و غیرمجاز، و حلال و حرام اطلاعاتی تشریح و تبیین شود، و مواردی که تجسس و تفتیش جایز است از مواردی که حرام است، متمایز گردد. و مشخص شود که از نظر شرع و قانون با متهمین در مراحل مختلف مراقبت و کنترل، دستگیری و بازجویی چگونه باید رفتار شود، و برای این کار یک برنامه مشخص و دقیق ریخته شود.

و نیز طبق آن قوانین، چگونگی و محدوده ارتباط مستخبرین و مأمورین استخبارات با دستگاه قضائی و دیگر دستگاهها و بخشهای حکومتی معین شود، و تکلیف و وظیفه هریک از اینها در رابطه با مسأله تجسس و اطلاعات مشخص گردد، تا تداخل پیش نیاید. و به این مسأله باید توجه داشته باشیم که سپردن همه امور اطلاعاتی و بازجویی و غیره بدست کارمندان و مأمورین دستگاه استخبارات بگونه مطلق، که هرطور خودشان خواستند عمل کنند، جایز نیست. این شیوه از شئون و رسوم حکومتهای استبدادی سرکوبگر است و نه شأن حکومت اسلامی.

۲- دیگر اینکه در گزینش مأمورین و کارمندان دستگاه تجسس و استخبارات، باید بیشترین دقت و احتیاط را بخرج داد، و آنان را از میان خردمندان مجرب و اهل صدق و امانت، و افراد هوشمند و زیرک، متعهد و ملتزم با اسلام و متعبد با احکام شریعت، و خلاصه، رثوف و مهربان نسبت به بندگان خدا، انتخاب نمود. چنانکه پیشتر تفصیلاً گفتیم، و ما قبلاً در بحث مربوط به قوه اجرائیه روایات زیادی را در اوصاف وزرا و مأموران دولتی آورده ایم به آنجا مراجعه شود.

۳- سوم اینکه، ضرورت دارد خود کارمندان و مأمورین دستگاه امنیت نیز، به

حال خود رها نشوند، بلکه مأموران مشخص دیگری از اهل بصیرت وجود داشته باشند که مراقب کارها و رفتار آنان باشند. و اگر در این میان از کارمندان آن، متخلف و قانون شکنی پیدا شد، بشدیدترین وجه مجازاتش کنند، تا برای دیگر همقطاران او موجب تنبه و عبرت گردد. و این همه شرایط و سخت گیری نیست مگر به خاطر اینکه استخبارات بسیار مسأله خطیر و حساس می باشد. و اگر روزی فرض شود که کجروی و انحرافی از برنامه ها و اهداف اصلی و مشروع آن صورت گرفته، این بسیار خطرناک خواهد بود، هر چند که این انحراف باندازه یک ذره باشد. چون همین انحراف کوچک بتدریج و به مرور زمان برای نظام و مردم هردو، تبدیل به یک خطر و فاجعه بزرگ می گردد، چنانکه نمونه های آن را در مورد بسیاری از دولتها و رژیمها دیده ایم.

[مثال گسترش فزاینده و غیرقابل کنترل این قبیل انحرافات احتمالی که اگر مورد توجه قرار نگیرد، مثال زاویه است. وقوع یک جدایی و انفراج کوچک در رأس زاویه، موجب این می شود که دوخط مربوط به زاویه فاصله شان هرچه بیشتر گردد. آن دوخط به مقیاسی که از رأس زاویه یعنی نقطه انفراج و انحراف فاصله می گیرند، از همدیگر دورتر می شوند.] و این مسأله بسیار شایان دقت است.

بنابر آنچه که گفتیم، معلوم می شود علاوه بر دستگاه استخبارات، یک دستگاه و تشکیلات خبرجویی دیگر هم لازم است تا مراقب حرکات و فعالیت های آن دستگاه و کنترل اعمال اعضا آن باشد. ضرورت این مسئله بویژه در زمان حاضر، باتوجه به کثرت اشتغالات و مسائل مربوط به تجسس و اطلاعات و کارایی فوق العاده آن و تأثیرش در مسائل و شئون مختلف کشوری و بین المللی، ضرورت کامل دارد. چگونه نباید دستگاه اطلاعات یک کشور اسلامی، توسط دستگاه اطلاعاتی دیگر از خود آن مورد مراقبت قرار نگیرد در حالیکه در این عصر این دستگاه نقش تعیین کننده ای در همه شئون زندگی فردی و اجتماعی جامعه ها دارد؟! با شعبه ها و شبکه هایی که یک دستگاه اطلاعاتی و تجسسی می تواند داشته باشد، آن را کاملاً مخوف می کند، چرا که از عزل و نصب مقامات گرفته

تا اسقاط و جایگزین سازی دولتها و حکومتها، همه و همه می تواند در اثر فعالیت‌های پنهانی یک چنین دستگاهی صورت بگیرد. ما می بینیم در دنیا این قبیل تشکیلاتها وقتی گسترش بیشتری پیدا می کنند، حتی قدرت بین المللی نیز بدست می آورند و در سطح بین المللی می توانند در جایگزین ساختن حکومتها مؤثر واقع شوند، تا چه رسد به مسائل داخل یک کشور. چنانکه سازمان «سیا» در ایالات متحده آمریکا دارای چنین وضعیتی است.

روی این اصل است که بر شخص امام مسلمین واجب است که بیشترین مراقبت و کنترل را در مورد دستگاه اطلاعاتی کشور انجام بدهد، و در این مسأله بسیار جدی و سخت گیر باشد.

چهارم:

قبلاً روایتی را درباره اعزام شدن شخصی به نام «بریده بن حصیب اسلمی» برای کسب اطلاعات از اوضاع و حرکات «بنی مصطلق» نقل کردیم، که طبق آن پیامبر اسلام (ص) به «بریده» اجازه داد در صورت لزوم از دروغ گفتن برای پنهان کاری و استتار استفاده کند^{۱۵۳}.

براین اساس این سؤال پیش می آید که آیا جایز است برای بهتر به انجام رساندن مأموریت‌های تجتسی و اطلاعاتی اساساً به دروغ و یا سایر کارهای حرام مانند شرب خمر، خوردن گوشت خوک، ترک نماز و روزه، دست دادن و مصافحه با زنان اجنبی، و روابط نامشروع جنسی، مرتکب گردید و یا نه؟ و این همان چیزی است که در دنیای امروز به عنوان «هدف وسیله را توجیه می کند» معروف است. [و در میان جواسیس کشورهای غیر اسلامی و همه افراد غیر پای بند به اسلام جریان دارد.] در جواب سؤال یاد شده باید بگوییم: این مسأله از اساس غیرقابل قبول و ممنوع می باشد و کلیه این قبیل کارها کاملاً حرام است. برای

۱۵۳. این موضوع قبلاً در این نوشته بنقل از کتاب مغازی واقدی ج ۱/ ۴۰۴ ذکر شد، مراجعه شود.

اینکه در دین اسلام خود قدرت و حکومت «هدف» نیست تا بتوان احکام اسلام را قربانی آن کرد، بلکه هدف از تأسیس حکومت و بدست گرفتن قدرت صرفاً، تثبیت موازین شرع مقدس و احکام اسلام و تنفیذ و اجرای آن در جامعه می باشد. لذا برای اعضای حکومت و دولت اسلامی و دستگاه اطلاعات یک حکومت اسلامی بجز چیزهایی که در طریق این مسأله باشد جایز نیست، همه مسائلی باید فدا و قربانی احکام شرع اسلام شود و نه اینکه احکام اسلام فدای چیز دیگر گردد.

البته یک نکته در اینجا هست که قابل توجه می باشد، و آن اینکه گاهی حفظ اصل نظام مجتمع اسلامی، یا مصالح عمومی امت و یا یک واجب مهمتر، با تجویز ارتکاب یک گناه کوچکتر که دارای چندان اهمیتی نمی باشد، تأمین می گردد، و این تجویز هم تنها راه ممکن تشخیص داده می شود. در این قبیل موارد اشکالی ندارد ارتکاب آن، مانند دروغ گفتن و یا توریه کردن. مثلاً عیبی ندارد برای حفظ جان پیامبر (ص) و یا نظام عدل اسلامی آدم دروغ بگوید. در حقیقت باید گفت ملاکها و موازین موجود در «باب تزاحم» در اینجا پیاده می شود، لذا ضرورت دارد که مُرْتَجِحَات باب تزاحم رعایت شود. و این نیز مسأله ای است که بحسب اختلاف شرایط زمانی و مکانی حالات مختلف پیدا می کند.

بنابراین قول باینکه «هدف وسیله را توجیه می کند» کاملاً بی اساس و مطلقاً سخنی بیهوده و باطلی است. بطلان و نادرستی آن را هم عقل تأیید می کند و هم شرع. مهمترین نکته ای که مأمورین و کارمندان اطلاعات کشور اسلامی و بازجویان این دستگاه و دستگاه قضائی باید بدان توجه کامل داشته باشند همین نکته است، یعنی بدانند که در اسلام «هدف وسیله را توجیه نمی کند»، و برای بدست آوردن برخی اطلاعات نمی توان از احکام شرع چشم پوشیده و مرتکب گناه شد. چون، چه بسا احتمال دارد در جو کنونی حاکم بر جهان و آنچه که از اعمال و رفتار جاسوسان کشورهای غیراسلامی و کافر، برای کسب اطلاعات و

اخبار، می شوند، تحت تأثیر قرار گرفته و چنین پندارند که در راه کسب اطلاعات هر گناه و معصیتی را می توان مرتکب شد.

[نکته مهم دیگری که در اینجا وجود دارد و ضرورت دارد حکم آن از نظر فقه اسلامی معلوم شود مسأله «خودکشی» مأمورین اطلاعات و جواسیس حکومت اسلامی در برخی از شرایط حساس و خطرناک می باشد.] که آیا خودکشی به منظور نیفتادن بدست دشمن جایز است یا نه؟ توضیح اینکه، گاهی زن مسلمانی که بنفع اسلام تجسس می کند و فعالیت او در میان دشمن لومی رود و می خواهند دستگیرش کنند و او یقین دارد که در صورت دستگیر شدن هتک ناموس خواهد شد و مورد تجاوز دشمن قرار خواهد گرفت، و یا اینکه مرد و یا زن مسلمان می داند که در صورت دستگیر شدن توسط دشمنان اسلام مورد شکنجه های طاقت فرسا قرار خواهد گرفت و نخواهد توانست اسرار لازم را مکتوم نگه دارد، بلکه به ضرر اسلام و مسلمین مجبور باعتراف و افشای اسرار خواهد شد، آیا در چنین شرایطی شرعاً برای او جایز است که خودکشی کند، یا نه؟

در این مسأله دو وجه و احتمال است، [یعنی به یک احتمال می توان گفت جایز است و بیک احتمال جایز نیست.] لکن ظاهر قضیه اینست که باید آن شخص ملاکها و موازین موجود در باب تزاحم را اساس قرار بدهد، و بر وفق مُرَجِّحات آن عمل کند، [یعنی ارزیابی کند و بسنجد و ببیند واقعاً کدام یک از این دو عمل ارجحیت دارد، و ضررش کمتر است، خودکشی کردن، یا تسلیم شدن و افشا کردن اسرار؟] اهم و مهم را ملاحظه کند. لکن تشخیص اهم و مهم نیز در چنین مواردی کار هر کس نیست، آگاهیهای گسترده نسبت باحکام اسلام لازم دارد، و در صلاحیت هر فردی نمی باشد.

پنجم:

در بحث «تعزیرات» ما مفصلاً راجع باینکه آیا جایز است متهمین را برای گرفتن اعتراف و کشف جرم تعزیر زد و یا نه، بحث و گفتگو کرده ایم، و این

مسأله‌ای است که در مبحث تجسس و اطلاعات نیز مبتلا به است، لکن همه آن بحثها را دیگر در اینجا تکرار نمی‌کنیم، بلکه فشرده آن را ذکر می‌کنیم و طالبین تفصیل بآن قسمت از بحث مراجعه نمایند:

باید توجه داشته باشیم که به صرف اتهام و به احتمال اینکه ممکن است فلان شخص جرمی انجام داده و یا اطلاعاتی داشته باشد، نمی‌توان او را کتک زده و تعزیر نمود، چه این کار و یا اطلاعات موردنظر، راجع به خود او باشد و چه راجع به دیگری، و چه مربوط به حوادث و وقایع معینی باشد. برای اینکه انجام چنین کاری در حق کسی که به مجرمیت او یقین نداریم، از نظر عقل و وجدان ظلم آشکار و قبیح است. و نیز مخالف قاعده تسلط داشتن مردم بر نفوس خود، (الناس مسلطون علی أنفسهم.)، و برائت آنان از هر مجازاتی بدون اثبات جرم می‌باشد. (اصل برائت.)

[چنانکه اقرار و اعتراضی که با کتک و شکنجه اخذ شود، شرعاً هیچگونه ارزشی ندارد و نمی‌تواند مدرک و مستند قضاوت قرار بگیرد.] و این مطلبی است که اخبار مستفیضه بآن دلالت دارد. از جمله این اخبار و روایات، حدیث ابوالبختری از امام صادق (ع) است که فرمود:

«امیرالمؤمنین (ع) فرموده است: هرکس در اثر اسلحه کشیدن دیگری، و یا ترسانیدن، و یا حبس و زندانی کردن و یا تهدید او، اعتراف و اقرار کند، بر او نمی‌توان حد جاری کرد.»^{۱۵۴}

[لذا اقراری که از راه تهدید و ارعاب و کتک و شکنجه بدست بیاید نمی‌تواند مستند قاضی در صدور حکم باشد]. اما جایز است که متهم را زندانی کنند برای کشف حق، و یا برای وادار کردن او باینکه دین دیگری را پرداخت کند. بویژه در مسائل مربوط به خون و قتل، متهم را برای اینکه فرار نکند می‌توان زندانی نمود. چنانکه در وسائل الشیعه حدیثی وجود دارد که به سند آن نیز ایرادی وارد نیست و

۱۵۴. ان امیرالمؤمنین (ع) قال: «من أقر عند نجرید او تخویف، او حبس او تهدید، فلا حد علیه.»

وسائل الشیعه ج ۱۸/۴۹۷، باب ۷ از ابواب حد سرقت، حدیث ۲.